

بعثت رسول خدا (ص)

قسمت هفتم

حجة الاسلام والمسلمین رسولی معلانی

بحثهای مقدماتی

قبل از ورود در داستان بعثت رسول خدا (ص) و تاریخ آن بعنوان مقدمه و مدخل برای این داستان تذکریکی دو مطلب لازم بنظر رسید زیرا در تحلیلهای تاریخی آینده و گروه بندیها و موضع گیریها اطلاع از این مطالب از نظر تاریخی ضروری بود، و شاید لازم بود این تذکرات را در آغاز بحث تاریخ تحلیلی یادآور میشدیم لکن موفق نشدیم:

۱- وضع اجتماعی و سیاسی جزیره العرب و بخصوص منطقه حجاز و شهر مکه قبل از اسلام...

عربهای ساکن جزیره العرب قبل از اسلام عمدتاً به دو دسته تقسیم میشوند:

الف- عربهای بومی و به اصطلاح اهل تاریخ عرب «مُشْتَرِبَه» که خود را از دودمان حضرت اسماعیل علیه السلام میدانند و به آنها «عدنانیون» گویند، و اینان عموماً در همان منطقه حجاز و نجد و اطراف مکه و صحراهای شمالی سکونت داشته اند...

ب- عرب یمن که همان قبائل «جمیر» هستند که به آنها عرب «عاربة» و عرب جنوبی هم میگفتند، و اینان نسبشان به «یثرب بن قحطان» و حضرت هود علیه السلام میرسد و به اینان نیز «قحطانیون» گویند، و بگفته برخی از اهل تاریخ قحطان از فرزندان نوح علیه السلام بود که از بابل به یمن آمده و در آنجا به سلطنت رسیده و فرزندان وی، پس از او به سلطنت یمن برگزیده شده و حکومت حمیریان و سبائیان را در آنجا تشکیل دادند، که قرنهای در یمن حکومت کردند و تمدنهایی بوجود آوردند که اجمالی از آنها ذیلاً خواهید خواند.

و علت اینکه آثار عرب یمن از نظر تمدن و تاریخ بیشتر از عرب حجاز ثبت شده وضع جغرافیائی و آب و هوای عربستان بوده، زیرا منطقه یمن بخاطر آب و هوای مناسب و وجود آب و

مرتع در قدیم محل سکونت و توقف مردم و موجب ایجاد شهرها و زندگی و ایجاد تمدن و آبادی بوده است، و ما نیز بحث خود را از همان قوم سبا که در قرآن کریم نامشان آمده شروع میکنیم:

قرآن کریم درباره قوم سبا - که بزرگترین حکومت را در جنوب شبه جزیره عربستان یعنی کشوریمن تشکیل دادند و حکومت آنان چنانچه نقل شده تا سال ۱۱۵ قبل از میلاد امتداد یافت - چنین گوید:

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْجِدِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهٗ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ • فَأَعْرَضُوا فَأَنْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلَ الْعَرَبِ وَ بَدَّلْنَاَهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ الْأَكْثَلِ خَمِطٍ وَ الْأَلِ وَ شَاءَ مِن سِدرٍ قَلِيلٍ ذَٰلِكَ جَزَائُنَا لَهُم بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ • وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الثِّبَانِ الَّذِي بَارَكْنَا فِيهَا قَرْىً ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السِّيرَ سَبْرًا فِيهَا ثِيَابٌ رِّبَاطٌ وَ أَيْمَانٌ سَنِيَّةٌ • فَجَاءَتْهُمُ أَحَادِيثٌ وَ مَرْفَاقُهُمْ كُلٌّ مُتَرَقِّبٌ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ •)

یعنی - مردم سبا را در جایگاهشان برهانی بود: دو باغستان از راست و چپ (بدانها گفته شد) بخورید از روزی پروردگارتان و سپاسگزاری و شکر وی را بجا آرید، که شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده دارید: ولی آنها (از اطاعت حق و سپاسگزاری او) روی گرداندند و ما نیز سبیلی سخت بر آنها فرستادیم، و دو باغستان (پر نعمت) آنها را بدو باغستان تبدیل کردیم که بار درختانش میوه تلخ و شوره گز و اندکی سدر بود، و این کیفر ما بدانجهت بود که کفران نعمت کردند، و آیا ما جز کفران پیشه را کیفر کنیم؟ و میان آنها و دهکدههای دیگری که در آنها برکت دادیم دهکدههای دیگری قرار دادیم و در آنها مسیرهایی برای رفت و آمدشان معین کردیم و بدانها گفتیم: در آنها شبها و روزها با ایمنی راه بروید، و آنها گفتند: پروردگارا میان منزلگاههای ما فاصله انداز و به خویشتن ستم کردند، و ما آنها را موضوع قصه ها (و عبرت دیگران) قرار دادیم و تار و مارشان کردیم، که در این داستان برای هر صبر پیشه و سپاسگزاری

نشانه‌ها و عبرتهائی است.

و بشرحی که ما در تاریخ زندگانی پیمبران و انبیاء الهی نگاشته ایم^۲ بگفته مورخان پادشاهان سبأ حدود سال ۸۵۰ قبل از میلاد دولتی در یمن تشکیل دادند که متجاوز از ششصد سال حکومتشان طول کشید. و از آثار و کشفیاتی که اخیراً بدست آمده و اکنون در موزه‌های اروپا نمونه‌های آن موجود است معلوم شده که مردم سبأ از عالیترین تمدن‌ها برخوردار بوده‌اند، و در ساختن ظروف طلا و نقره و بناهای مجلل، و آبادی و تزیین شهرها مهارتی کامل داشته‌اند.

از کارهای مهم پادشاهان سبأ که با نبودن وسائل امروزی انجام داده‌اند ساختن سد «مأرب» است، و مأرب نام شهری بوده که سلاطین سبأ آنجا را پایتخت خود قرار داده بودند.

این شهر در دامنه دره‌ای قرار داشته که بالای آن دره را کوهپائینی بزرگ تشکیل میدهد و در میان آن دره تنگه‌ای کوهستانی وجود دارد و دو طرف آن تنگه دو کوه معروف بکوه «بلق» است که فاصله آنها ششصد قدم میباشد.

خاک یمن پهناور و حاصلخیز بود ولی مانند سایر نقاط عربستان آب در آنجا فراوان نبود و رودخانه‌های مهمی نیز نداشت، گاهی در اثر بارانهای فصلی سیلی برمیخاست و در میان دشت پهناور بهدر میرفت، از اینرو مردم یمن ب فکر ساختن سد افتادند تا آبهای زیادی باران را در پشت آن سدها ذخیره کنند و در فصل تابستان از آنها استفاده نمایند. و روی این فکر - بگفته برخی - سدهای بسیاری ساختند که مهمترین آنها سد مأرب بود و سد مزبور را در میان فاصله دو کوه «بلق» زدند. و روی اصول هندسی در دو طرف آن دریاچه‌هایی برای استفاده از آب سد قرار دادند و در اوقات لازم میتوانند بوسیله آن دریاچه‌ها آب را کم و زیاد کنند.

طول این سد - بگفته مورخین - در حدود هشتصد قدم بوده، و عرض آن حدود پنجاه قدم.

در اثر بستن این سد دو طرف آن بیابان بشهرهای سرسبزی که بگفته بعضی مجموعاً سیزده شهر بود و مزارع و باغات پرمیوه تبدیل شد، و آن ریگهای سوزان بیابان جنان مبدل گشت، و درباره توصیف آن شهرها و فراوانی نعمت آنها سخنها گفته‌اند:

بگفته برخی کسی که در آن باغها قدم میگذازد درختان میوه‌دار آن بحدی بود که تا ده روز راه، رنگ آفتاب را نمیدید، و این راه بسیار را در زیر سایه درختان خرم و پرمیوه طی میکرد.

و برخی گفته‌اند: زنها زنبیلهها را روی سر میگذازدند و چون چند قدم از زیر درختان میگذاشتند زنبیلههاشان پُر از میوه میشد.^۳ بهر صورت در اثر بستن آن سدها از هوای لطیف و میوه‌های فراوان و آبهای روان و سایر نعمتهای بیحساب آنجا استفاده میکردند.

و البته سزاوار چنان بود که مردم سبأ در برابر آنهمه نعمت بیکران که خدا به ایشان بخشیده بود سپاسگزاری او را انجام دهند، و خدائی را که از آن بیچارگی و گرسنگی نجاتشان داده بود شکر گویند، ولی تدریجاً غفلت بر آنها چیره گشت و بسرکشی و خودپرستی دچار شدند.

خدای تعالی برای ارشاد و هدایتشان پیمبرانی فرستاد^۴ ولی آن مردم بجای اینکه سخنان پیمبران الهی را بشنوند و به موعظه‌ها و نصیحتهاشان گوش دل فرا دهند، به تکذیب آنها پرداخته و در عیاشی و شهوترانی مستغرق گشتند، و شاید مانند سایر ملت‌های سرکش و شهوتران که انبیاء را سد راه لذت و شهوت خود میدیدند، به آزار آنها نیز کوشیدند، و بدین ترتیب مستحق عذاب الهی گشتند.

خدای تعالی سبیل «عرم» را بر آن سد عظیم گماشت تا آنرا ویران ساخت، و آب، تمام دشت و باغات و خانه‌ها را بگرفت و همه را ویران کرد، پس از چندی آن وادی خرم را بصحرائی خشک و سوزان مبدل ساخت و بجای آنهمه درختان میوه‌دار و باغات سرسبز چند درخت اراک و درخت شوره‌گز و اندکی درخت سدر بجای ماند، و آن بلبلان خوش الحان جای خود را ببقغان بومان سپردند.

از زهروان عشق جز افسانه‌ای نماند آشفته را زسیل بلا خانه‌ای نماند بلبل زدسترد خزان خامشی گرفت الأفغان بوم بوبرانه‌ای نماند

پراکنده شدن بسیاری از قبائل عرب یمن در نقاط مختلف جزیره العرب باری با ویران شدن سد مأرب و خشک شدن آن شهرها و

مزارع حرم و سرسبز بسیاری از قبائل عرب یمن به نقاط مرکزی و شمالی جزیره العرب کوچ کردند که از آنجمله قبیله خزاعه بود که به حجاز کوچ کرده و در آنجا سکنی گزیدند، و از آنجمله قبائل غسان و نعم و تغلب و دیگران که نام دیگرشان قبائل «آل جُفته» است بودند که به شامات رفته و در آنجا سکونت اختیار کرده و همان قبیله غسان بودند که بعدها حکومت غسانیان را در سرحدات شام تشکیل داده و با حمایتی که دولت روم از ایشان میکرد به قدرت زیادی رسیدند و حارث بن جبلة یکی از امیران ایشان را تا سرحد پادشاهی قدرت دادند، و در برابر ایشان لخمیان بودند که تحت الحمایه پادشاهان ساسانی ایران بوده و از ایشان طرفداری میکردند... و این دو دسته تا زمان ظهور اسلام نیز در آنجا حکومت داشته و سپس منقرض گشتند...

و قبائل اوس و خزرج نیز که در یثرب سکونت گزیدند از همین مهاجران یمن و عربهای قحطان هستند، جز اینکه برخی چون ابن اسحاق هجرت آنها را به سرزمین حجاز به زمان قبل از ویران شدن سد مأرب نسبت داده اند، اگر چه اصل هجرت در رابطه با ویرانی همان سد بود...

بدین شرح که گفته اند: قبائل مزبور یعنی قبائل خزاعه و آل جفیه و اوس و خزرج همین که آثار ویرانی سد را مشاهده کردند، و دانستند که بزودی سد مزبور ویران خواهد شد به همراه عمرو بن عامر لخمی که بزرگ آنها بود از یمن کوچ کرده و بسرزمین حجاز و نقاط شمالی جزیره العرب رفتند، و بهمانگونه که گفته شد قبیله خزاعه در حجاز و نزدیکی مکه، و آل جفته در سرحدات شام، و اوس و خزرج در یثرب سکونت اختیار کردند...

و قبائل دیگر «حمیر» و «سبأ» مانند قبائل «مذحج» و «کندة» و «انمار» و اشعریان در یمن ماندند، و پادشاهان «تبع»^۵ در همین قبائل پادشاهی کرده و داستان «ربیع بن نصر» که یکی از همین پادشاهان «تبع» بوده و خواب وحشتناکی که دیده بود و «شقی» و «سطیح» را برای تعبیر آن خواست از همین پادشاهان یمن بود^۶ چنانچه «تبان اسعد» نیز که به یثرب حمله کرد، و مدتها با آنها جنگید و بالاخره نیز نتوانست کاری از پیش ببرد^۷ و پس از آنکه دوتن از عالمان یهود

آن شهر را با خود بُرد از تصرف آن شهر منصرف شده و به یمن بازگشت و در مراجعت سر راه خود بمکه آمده و جامه ای پر خائنه کعبه پوشانید از همین پادشاهان «تبع» - و به اصطلاح از «تباعه» بوده است^۸

آخرین پادشاه این خاندان که سلطنت او در یمن بدست لشگر حبشه برچیده شد و خود او نیز در جنگ با آنان کشته شد «ذونواس» بود، که در قرآن کریم در سوره بروج و داستان اصحاب اخدود به سرگذشت او اشاره شده، و هم او بود که آن حفره های آتش را که بصورت کانالهایی در آورده بود حفر کرده و مردم نجران را که حاضر نشدند از آئین مسیح دست بردارند با آن طرز دلخراش سوزاند.

سرکرده لشگر حبشه که توانسته بود ذونواس و لشکریان او را شکست داده و به فرمانروایی پادشاهان «تبع» در یمن خاتمه دهد و بر آنجا مسلط شود طبق بسیاری از روایات همان «ابرهه» بود که بعدها در یمن کلیسا و معبدی ساخت و در صدد برآمد تا بشهر مکه حمله کند و خانه کعبه را ویران سازد و خداوند او و لشکریانش را بوسیله پرنده گان «ابابیل» نابود ساخت.

همانگونه که در سوره فیل در قرآن کریم آمده، و ما نیز در مقالات گذشته در احوالات اجداد رسول خدا (ص) داستان آنرا بتفصیل نقل کرده ایم.

کشور یمن سالها در دست همین لشکریان حبشه و دست نشاندهگان نجاشی اداره میشد که طبق نقل برخی این مدت هفتاد و دو سال بوده که به این ترتیب پس از ابرهه، فرزندش یکسوم بن ابرهه، و پس از او برادرش مسروق بن ابرهه، در آنجا فرمانروایی کردند تا اینکه «سیف بن ذی یزن» یکی از بازماندهگان همان قبائل حمیر با اشاره نعمان بن منذر و کمک پادشاهان ساسانی ایران و یاری آنها توانست حکومت از دست رفته خود را در یمن بازیابد و پس از جنگ سختی که با آنها کرد بکمک سربازان ایرانی حبشیان را از سرزمین یمن بیرون رانده، و چنانچه گفته شد پس از گذشت هفتاد و دو سال حکومت حبشیان دوباره بر آن سرزمین حاکم شدند.

و اما در مورد عرب حجاز

عربهای حجاز که نسبشان بحضرت اسماعیل علیه السلام

میرسد همانها هستند که پس از آنحضرت در آن سرزمین نشو و نما یافته و تدریجاً نسل آنها زیاد شد، و قبائلی را تشکیل میدادند همانگونه که اهل تاریخ نوشته‌اند: پس از توقف هاجر همسرگرمی ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل علیهما السلام در مکه، قبیله ای بنام «جرهم» که از بادیه نشینان بیابانهای اطراف بودند، با اطلاع از جوشیدن و پیدا شدن آب در آن منطقه بنزد هاجر و اسماعیل آمدند و با اجازه هاجر در آن سرزمین توقف و سکنی کردند.

ابراهیم خلیل علیه السلام گاهگاهی بدیدن هاجر و اسماعیل می‌آمد و با بزرگ شدن اسماعیل مأمور به ذبح او و بنای خانه کعبه گردید بشرحی که در تواریخ مذکور است.

پس از اینکه اسماعیل دوران بلوغ را پشت سرگذارد بفکر ازدواج افتاد و از همان قبیله جرهم دختری را به زنی گرفت و پس از مدتی بدستور ابراهیم او را طلاق داده و زن دیگری از ایشان بگرفت و این زن دختر مضاظ بن عمرو جرهمی بود که بگفته اهل تاریخ خداوند دوازده پسر و یک دختر از آن زن به اسماعیل عنایت فرمود که یکی از آنها «نابت بن اسماعیل» بود.

پس از وفات اسماعیل ریاست مکه را فرزندش «نابت» بعهده گرفت، و پس از او قبیله جرهم، ریاست شهر مکه و تولیت خانه کعبه را بخود اختصاص داده، و فرزندان اسماعیل را از این منصبها بی بهره ساختند.

اینان سالها برمکه فرمانروائی کردند و تدریجاً به ستمکاری و فساد در آن مکان مقدس دست زدند تا جائیکه گویند: مردی از آنها بنام «اساف» بن بغی، با زنی به نام «تائله» دختر وائل در خانه کعبه زنا کرد و خداوند آندو را به جرم این بی احترامی و گناه بصورت دو قطعه سنگ مسخ فرمود، و مردم مکه برای عبرت دیگران آن دو صورت سنگی را در نزدیکی کعبه گذارده بودند، و مردم آندو را تماشا میکردند...

و در اثر طول زمان و گذشت روزگار تدریجاً آن دو صورت بهمان نامهای «اساف» و «تائله» مورد پرستش گروههایی از قبائل خزاعه در آمدند، بشرحی که در تاریخ مذکور است.

باری وضع ستمکاری و فساد بوسیله قبیله جرهم در مکه گسترش یافت تا اینکه قبیله خزاعه که از همان قبائل مهاجر

یمن بودند و پس از مهاجرت از یمن در همان نزدیکی مکه در جائی که اکنون بنام «مرالظهران» است سکنی گزیده بودند، آماده جنگ با قبیله جرهم و نجات مردم و تطهیر آن شهر از ظلم و فساد آنها شدند، و پس از جنگی که میان آنها واقع شد قبیله خزاعه، جرهمیان را شکست داده و از آن شهر بیرون کردند...

و بشرحی که پیش از این در داستان ذبح عبدالله و نذر عبدالمطلب بیان داشتیم آخرین کسی که از قبیله جرهم در مکه حکومت داشت و در جنگ با خزاعه شکست خورد «عمرو بن حارث بن مضاظ جرهمی» بود که چون دید نمی تواند در برابر خزاعه مقاومت کند بمنظور حفظ اموال کعبه بدرون خانه کعبه رفت و جواهرات و هدایای نفیسی را که برای کعبه آورده بودند و از آنجمله دو آهوی طلائی و مقداری شمشیر و زره و غیره بود همه را بیرون آورده و در چاه زمزم ریخت، و آن چاه را پر کرده و با خاک یکسان نمود، و بگفته برخی حجرالاسود را نیز از جای خود کنده و بهمراه آن جواهرات در چاه زمزم انداخت، و سپس قبیله خود را برداشته و به یمن رفت و بقیه عمر خود را با تأسف بسیار در یمن سپری کرد...

و از اشعار همین عمرو بن حارث جرهمی است که در تأسف خود نسبت به گذشته و نعمت از دست رفته اش گوید:

و کتا ولاة البیت من بعد نابت نطوف بذاک البیت و الخیر طاهر
و نحن ولینا البیت من بعد نابت بعز فما یغطفی لدینا المکائر
تا آنکه گوید:

وصرنا احادیثاً و کتا یغیظیه بذلک عفتنا السنون العواثر
فسکت دموع العین تبکی لیلذیه بها حرم امن و فیها المشاعر
و تبکی لبیب لبس یؤدی خنامه یقلل به اماناً و فیہ العصار

و اشعار زیر هم از او است که قبیله خزاعه را مخاطب ساخته گوید:

یا ایها الناس سیروا ان فصرکم ان تصبحوا ذات بوم لا تسیرونا
حیثوا المطنی و ارخوا من ارضنا قبل السمات و قفوا ما نقضونا
کذا اناساً کما کنتم فبیرنا دهر فانتهم کما صیرنا تصیرونا
قد مال دهر علینا ثم اهلکنا بالعی فیہ و بز الناس ناسونا
کذا زماناً ملوک الناس قبلکم یسکنن فی حرام الله مسکونا

و همانگونه که در آنجا گفتیم سالها بر این منوال گذشت و کسی از جای آن هدایا و آهوان طلائی و چاه زمزم خبرنداشت، و افراد زیادی از بزرگان قریش در صدد پیدا کردن زمزم و حفر آن برآمدند ولی موفق نشدند تا اینکه این افتخار نصیب عبدالمطلب گردید... بشرحی که گذشت...

قبائل خزاعه که برمکه استیلا یافتند دو تیره بودند، یکی «عُثَیْشان» و دیگر «بنی بکرین عبدمناة».

تیره عُثَیْشان تدریجاً قدرت را از دست بنی بکرین عبدمناة گرفت و حکومت مکه را خود بدست گرفتند و سالها در آن شهر حکومت کردند که برخی مدت حکومت آنها را سیصدسال و برخی پانصد سال ذکر کرده اند، و چنانچه گفته اند: دوران حکومت ایشان در مکه دوران میثومی بود، زیرا رسم میثوم بت پرستی در زمان ایشان در مکه آغاز شد و بجای دیگر نیز سرایت یافت، و «عمرو بن لُحی» که نخستین بُت یعنی بُت «هُبَل» را بصورت سوغات از شام بمرکه آورد، و مردم را به پرستش آن وادار کرد، و در اثر ثروت بسیار و نفوذی که در مکه و مردم آن سرزمین داشت جمع زیادی از مردم پرستش بُت هبل را پذیرفتند... از همین خانواده و بلکه رئیس آنها در مکه بوده است که بدنبال او بتهای دیگری بمرکه آوردند و تدریجاً بت پرستی در میان طوائف مختلف عرب رواج یافت بشرحی که پس از این خواهد آمد ریاست قبیله خزاعه تا زمان قصی بن کلاب (جد ششم رسول خدا (ص)) ادامه داشت، و در آنزمان قصی بن کلاب که از تیره قریش و فرزندان اسماعیل بود، و در ماجرای جنگ میان دو قبیله جرهم و خزاعه از هر دو کناره گرفته و در قسمت جنوبی شهر مکه مسکن داشتند. و در میان قبیله قریش و بنی کنانة احترام و قدرتی پیدا کرده بود، بنزد رئیس خزاعه که نامش حللیل بن حُبَشیة بود. ریاست شهر مکه را نیز بعهده داشت. رفته و دخترش «حُبَی» را برای خود خواستگاری کرد، و حُلَیْل بن حُبَشیة نیز پذیرفت و دخترش را بهمسری قصی بن کلاب در آورد. قصی بن کلاب از همسرش «حُبَی» چهار پسر پیدا کرد بنامهای: عبد مناف، و عبدالدار، عبدالعزی و عبد، و بدنبال آن فرزندان دیگری پیدا کرد و تدریجاً قدرت و سیادت او در میان قبائل قریش و بنی کنانة فزونی گرفت، و بفکر باز پس گرفتن

حکومت مکه و ریاست شهر و منصبهای آنجا از قبیله خزاعه افتاد، و چون با بزرگان قریش و بنی کنانة مشورت کرد آنها را نیز با خود هم عقیده و همراه دید و پس از جنگی که با آنها کرد خزاعه را شکست داده و از مکه بیرون کرد و قبائل قریش را که در اطراف مکه پراکنده شده بودند گردآورده و در مکه جای داد، و برای هر گروه محله ای و جایگاهی قرار داد، و همانگونه که در مقاله پیشین گفته شد خانه کعبه را از نو بنا کرده و در کنار آن نیز خانه ای برای مشورت و تصمیم گیری بزرگان قریش بنا کرد و نامش را «دارالندوة» گذارد و تمام منصبهای مکه، مانند منصب کلیدداری کعبه، و سقایت حاجیان، و پرچمداری قریش، و پرده داری کعبه و منصبهای دیگر به او واگذار شد، و تدریجاً بزرگترین قدرتها و سیادتها را در میان قبائل قریش و سرزمین حجاز پیدا کرد، و فرامین و دستورات او سالها بصورت قانون در میان قریش لازم الاجراء بود... بشرحی که در تاریخ زندگانی رسول خدا (ص) در کتاب جداگانه ای نوشته ایم.^۱

و این منصبها پس از او بفرزندش عبدالدار و پس از وی بفرزندان او و دیگران رسید و طبق مصالحه ای که میان آنها برقرار شد منصب پرچمداری قریش و پرده داری کعبه و سرپرستی دارالندوة به فرزندان عبدالدار، و منصب میهمان داری و سقایت حاجیان بفرزندان عبدمناف واگذار شد، و تا زمان بعثت رسول خدا و ظهور اسلام نیز بهمین منوال بود، بشرحی که انشاء الله تعالی در جای خود مذکور خواهد شد.

(۱) سوره سآ آیه ۱۵-۱۹.

(۲) جلد دوم تاریخ انبیاء تالیف نگارنده ص ۲۶۰.

(۳) سیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰.

(۴) از وهب بن منبه نقل شده که گفته است: خدای تعالی سیزده پیغمبر، و از شدی روایت شده که گفته است: دوازده هزار پیامبر برای ایشان فرستاد (سیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰).

(۵) «تُبَی» لقب پادشاهان یمن بوده، چنانچه «کسری» لقب پادشاهان ایران و «قیصر» لقب پادشاهان روم و «نجاشی» لقب پادشاهان حبشه، و «فرعون» لقب پادشاهان مصر بوده.

(۶) داستان مزبور را ابن هشام در سیره نقل کرده و ما نیز ترجمه آنرا در تاریخ زندگانی رسول خدا برشته تحریر در آورده ایم.

الوصیة. کتاب الرد علی الزنادقة. کتاب اختلاف الناس فی الامامة - کتاب الدلالات علی حدوث الأشیاء و کتاب التذییر.

وفات هشام

هشام که دارای عقیده‌ای راسخ و ایمانی تزلزل ناپذیر بود و در حقانیت مذهب، مهر سکوت یا تسلیم بردهان دیگران زده بود، از سوی حکومت‌های عباسی مورد دشمنی و عداوت قرار گرفت و حدودان و دشمنان دین که سخت از دست و زبان او به ستوه آمده بودند. نزد خلفای وقت به بدگویی و شایعه پراکنی پرداختند و از سوئی دیگر، آوازه علمی او آفاق را پر کرده بود تا آنجا که یحیی بن خالد برمکی او را در مجلس خود، مقرب دانسته و برنامه بحث و گفتگو میان او

و دیگر اربابان مکتب‌ها را به عهده می‌گرفت و در بسیاری از مجالس، هارون الرشید که سخت به شگفتی و تعجب از آن همه حاضر جوابی و شهادت هشام فرورفته بود، از پشت پرده به گفتگوهایش گوش می‌داد، و پس از آنکه دید، هشام بر تمام مخالفتش چیره می‌شود کینه او را به دل گرفت و سخت برآشفته و دیدگرتوان دیدن هشام را نداشت، لذا هشام از شهر فرار کرد و به کوفه گریخت. چندی بعد در کوفه وفات کرد و از شتر دشمنان رهائی یافت.

هارون الرشید که بسیاری از دوستان و خویشان هشام را دستگیر کرده بود تا او را در یابد، وقتی خبر مرگش به او رسید گفت: خدا را شکر که از او رها شدیم!!^۲ او پس از عمری خدمت خالصانه در راه دین و مذهب، در سال ۱۹۷ هجری در

کوفه، به سوی بهشت جاودان شتافت.

•••

مراجع

اصول کافی - رجال نجاشی - رجال کشی - معجم رجال الحدیث - الامام الصادق و المذاهب الاربعه - اعیان الشیعه - سفینه البحار - بحار الانوار - اعلام زرکلی - فهرست ابن ندیم.

•••

پاورقی

۱ - هشام بن حکم همیشه می‌گفت: «اللهم ما عملت و اعلم من خیر مفترض و غیر مفترض فجمیعه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیته الصادقین علیهم السلام حسب منازلهم عندک، فاقبل ذلك کله منی و منهم و اعطینی من جزیل جزاک به حسب ما أنت أهله»
۲ - هارون الرشید درباره هشام - قبلاً - گفته بود: تاثیر زبان هشام در قلب مردم، بیش از تاثیر هزار شمشیر است.

بقیه از امن از مکر الله...

بی گفتگو، بین رویدادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامهای اخلاقی و خانوادگی و بین معتقدات و اعمال گذشته آنان، پیوند ناگسستنی است، اگر ممکن می‌بود که امتداد حیات ملل مختلف را بر منحنی هائی ترسیم نمود (چنانکه در مسائل اقتصادی و جنائی... معمول است) و در کنار آنها منحنی‌های اعتقادات درونی و اعمال بیرونی آنان را نشان می‌دادیم می‌توانستیم به یک موازنه یا ملازمه چشمگیری دست یابیم، و به یقین نشیب سعادتهای آنها را، موازی بانسب اعتقادات و اعمال آنها و فرارز سعادتهای آنان را متوازی با فرارز

عقائد و اعمالشان می‌یافتیم و واقعیت سنن الهی در اجتماع بشر را بگونه عینی «نه ذهنی» درک می‌نمودیم، و یک جامعه شناسی بر پایه‌های حقیقت و عینیت پی‌ریزی می‌کردیم نه بر پایه‌های وهم و سوسپتی گری مکتب مادیت.
انتظار می‌رود با این پیوندی که انقلاب اسلامی بین حوزه‌های علمیه و دانشگاههای جمهوری اسلامی ایجاد کرده است، اولوالالباب این دوقشر مهم را هم آهنگ نموده، در همه مسائل خصوصاً در این مسأله بر ضوابط قرآنی، نواقضی کنند.
ادامه دارد

بقیه از بعثت رسول خدا...

در سال ۴۷ شمسی ترجمه نموده و کتابفروشی اسلامیه آنرا بچاپ رسانده که میتوانید بدانجا مراجعه نمائید.
(۹) میان خزاعه و بنی بکر نیز بعدها اختلاف پدید آمد و در ماجرای صلح حدیبیه و فتح مکه همان اختلاف ایشان نقش مهمی داشت بشرحی که در جای خود خواهد آمد.
(۱۰) تاریخ زندگانی رسول خدا (ص) بخش اول.

(۷) و برخی گفته‌اند «نشان» در این سفریاری عموزادگان خود - یعنی همان قبایل اوس و خزرج که از یمن بدانجا آمده بودند - آمده بود که آنها را در برابر یهودیانی که پس از مهاجرت اوس و خزرج بدانجا آمده و سکونت کرده بودند و به ساکنان قبای آنجا زور میگفتند یاری دهد... والله العالم.
(۸) شرح این ماجرا را نیز این هشام در کتاب سیره بتفصیل نقل کرده و نگارنده آنرا